



## آره کار خودشونه!

هر زمان که کتاب تاریخ ایران رو ورق میزنم به قسمتهایی برمخورم که نشان از رشادت و شجاعت و ایثار یک عده ای داره و تو ذهنم این جمله تداعی میشه: آره کار خودشونه. کار کسانی که بی هیچ توقع و خواسته ای برای لبخند اون بالایی و آرامش دور و بریاشون از جون و مال و زندگیاشون مایه گذاشتن...

آره؛ کار خودشون بود که دیگه برده نیستیم و زورگویی مثل آمریکا از زمین و هوا و دریا ازمون میترسه و جرئت زور گفتن بهمون رو نداره...

آره؛ کار خودشون بود که تا الان ایران سوره نشد و ناموس این ملت دستمال په مشت حیوون نشد...

آره؛ کار خودشون بود اگه تو منطقه حرف اول و آخر رو میزنیم و بهترین امنیت منطقه رو داریم و کشور های همسایمون آرزوشونه یه شب بی هیچ ترس و لرزی بخوابن... آره؛ کار خودشون بود که تو برف و سرما، آفتاب و گرما، لب مرز، خبردار و محکم و ایساده تا ما اینجا راحت تو سرزمینمون سر به زمین بزاریم...

آره؛ کار خودشون بود اگه وسط سیل و زلزله کار و زندگی و خونوادشون رو ول کردن و اومدن تو آب و گل و خرابه تا مردم تنها نباشن و کمکشون کنن...

آره؛ کار خودشون بود اگه برای مردم روستاهای دور افتاده و محروم، خونه و مدرسه و مسجد و بیمارستان ساختن تا مردم لنگ امروز فردای مسئولین نباشن...

آره؛ کار خودشون بود که نشون دادن با حجاب هم میشه به بهترین جایگاه های علمی و ادبی و ورزشی و هنری و ... توی جهان رسید...

آره؛ کار خودشون بود اگه شب و روز انقد با علم ور رفتن تا شدیم ده پزشکی تو جهان، هفت هوافضا تو جهان، سه نانو تو جهان، دو اختراعات تو جهان و...

آره؛ کار خودشون بود اگه ایران و اسلام روزنده نگه داشتن و به جهان نشون دادن تا همیشه به آرمان هاشون وفادارن... آره؛ هرچی افتخار و اقتدار تو تاریخ این سرزمین هست؛ کار خودشونه.



## روایت من

شعارهای نامتعارف خیابانی در شهرهای مختلف به دلیل مرگ دختری کردستانی، دختری از لرستان و دختری در تهران که البته متن این شعارها به مرگ این دختران زیاد ربطی ندارد... به آتش کشیدن اموال عمومی شهر، نیروهای داوطلبانه ای که برای کمک به خیابان آمده بودند و مردم بی گناه و حتی مامورین نظم و امنیت به دلیل فوت یا به قولی کشته شدنشان که بعدا اثبات شد که مرگ آنها کشته شدن نبوده و دلایل اصلی چیز دیگری بوده است. و در نهایت خبر شهادت تأثیر بر انگیز مردمانی که برای زیارت به شاهچراغ شیراز رفته بودند... اینها نیز بخشی از خبرهایی بود که این روزها به قلم نه چندان روان من آمد تا بنویسم. البته خبرنگارهای زیادی هستند که با جزئیات بیشتر و تیتراهای متنوع تری اخبار را بازگو می کنند؛ از همکاران رسمی و غیر رسمی خودم تا آنهایی که خارج از ایران و بدون دوربین، هرچه به نگاهشان بیاید روایت می کنند. اما من این روزها را قبل تر به چشمان خودم دیده ام. زیاد کار سختی نیست که بخوایم آینده را پیش بینی کنم. دردناک است بگویم و قلمم از دستم در می رود. حتی من که به ظاهر مهاجری در این کشور هستم، این آرامش و اتحاد و امنیت ایران را بیشتر از جنگ و کشتار و خونریزی در افغانستان می خواهم. پایان این راه چیزی جز دست یابی منفعت طلبان زورگویی مثل داعش، کومله، طالبان و... به بخشی از این کشور یکپارچه نیست. تک توصیه ای که برای درمان این درد تازه می توانم داشته باشم، توصیه ای از جنس قدرت مند کردن تفکر، از جنس مطالعه ای تاریخ؛ مطالعه ای جریانات کشور ما و امثال ما؛ نه چندرنگی و تفرقه است. اگر عمق این تفرقه اندازی ها را درک کنیم، در آینده خبری از دردهایی که من و کشورم تحمل کردیم، در کشور ایران نیست !!...

## ■ (لیلا حسینی ۳۱ ساله از کابل)؛ خبرنگار خبرگزاری غیر رسمی ایران

اول از همه تسلیت می گویم، البته تسلیت من شاید آخرین تسلیت به عنوان یک خبرنگار باشد، چرا که تمام جهان و حتی سازمان ملل این حادثه ای دردناک را به ایرانیان تسلیت گفتند.

من فرزند سوم خانواده هستم. در ۶ سالگی به همراه مادر و خواهرم به ایران مهاجرت کردم، برادرم یکی دو سالی زودتر از ما برای کار به اصفهان آمده بود و از آرامش و امنیت خوب آنجا برایمان گفت، ما هم ترغیب شدیم که به ایران برویم. ما به کرمان آمدیم که هم شهر گرم تری نسبت به شهر خودمان و هم نزدیک تر به مرزهای افغانستان بود. البته بماند که دوری از پدر و درد غربت کشیدن برایمان سخت بود. اما من در کشور خودم چیزهایی دیده بودم که قابل تحمل کردن نیست، اما من به امید ساختن آینده ای بهتر ولو در غربت طاقت آوردم. چند مورد از درد هایم را می گویم که شما هم بشنوید و ببینید آیا دختر مقاوم و صبوری هستم یا نه؟

درد آویزان شدن هم وطنانم بر بال هواپیما هنگام فرار (شما بخوانید مهاجرت) از افغانستان - درد و ترس هم سن و سالانم از اینکه در کلاس درس هر لحظه بمبی یا خمپاره ای بر سرشان فرود بیاید - درد و غم فوت تک تک هموطنانم در سرمای بین کوهستانها هنگام خروج پنهانی از کشورم و... اینها بخشی از گذشته و کودکی تلخ من است. انگار این خوشی ما دوامی ندارد و قرار است در اینجا هم آن غم و دردها را باز ببینم. مردمی را می بینم از قومیت های مختلف که چند دهه است در کنار هم با امنیت و با یک پرچم سه رنگ زندگی می کنند. اما این روزها انگار جوهر دیگری زندگی شان را رقم می زنند. چند مورد از اتفاقات جاری در ایران را برایتان بازگو می کنم.

## تکرار سوریه از شبکه ایران

قصه از سال ۲۰۰۴ میلادی شروع شد که ایالات متحده به بهانه حمایت سوریه از تروریسم، تحریم های اقتصادی سنگینی بر سوریه اعمال کرد و از طرفی دیگر خشکسالی بزرگ در سوریه، معیشت را بر مردم سوریه سخت کرد. مردم سوریه در نارضایتی به وضعیت معیشتشان، علیه دولت سوریه اعتراضاتی پراکنده به راه انداختند تا اینکه یک اتفاق، به جرعه ای برای راه افتادن جنگ داخلی در سوریه تبدیل شد. دانش آموزان یک مدرسه در شهر مرزی درعا روی دیوار های مدرسه شعار هایی علیه بشار اسد نوشتند. نیروهای امنیتی سوریه این دانش آموزان را دستگیر کرده و رسانه ها با شایعه شکنجه این دانش آموزان، مردم به خصوص جوانان سوری را به آشوب علیه دولت تحریک کردند.

فشار اقتصادی، جنگ روانی و شایعه پراکنی رسانه، کشته سازی جعلی از معترضین و افزایش تفرقه میان اقشار جامعه سوریه، زمینه ناآرامی و سلب امنیت از سوریه را فراهم کرد و این کشور به جولانگاهی برای تروریست ها تبدیل شد. دستگاه های امنیتی ایالات متحده، با آموزش ارادل و اوباش سوری اقدام به ایجاد تنش و درگیری هدفمند در شهر های سوریه کردند و از طریق جاسوسان خود در سوریه بر اوضاع مناطقی از این کشور مسلط شدند در همین حال موافقان و حامیان بشار اسد به تظاهرات و جمععاتی پرداختند اما ناکارآمدی و نابلدی پلیس سوریه در برخورد با آشوبگران و هدایت موافقان اسد، فضای جامعه سوریه را ملتهب تر و امنیت این کشور را روز به روز متوجه خطر بیشتری میکرد. این اوضاع پر از نزاع های خیابانی و سرگرمی دستگاه های امنیتی با فضای پر از آشوب خیابان های سوریه، سبب شد تا تروریست ها از غفلت دستگاه امنیتی سوریه استفاده کرده و در مدت کوتاهی بر مناطق بسیار وسیعی از خاک سوریه مسلط شدند و این سرآغاز تشکیل غده سرطانی در منطقه به نام داعش بود.

حال آمریکا با همین نقشه و ابزار ها با سوء استفاده از اوضاع نامطلوب اقتصادی ایران، رسانه هارا برهم کرده تا با کشته سازی های دروغین و ایجاد تفرقه میان اقوام ایرانی و گروه های شیعه و سنی، ایران و حافظان امنیت این مرز و بوم را مشغول جنگ داخلی کرده و از طریق تزریق تروریست به این آب و خاک، حکومت اسلامی ایران را سرنگون کرده و وضعیتی مشابه وضعیت مردم سوریه را برای ملت ایران رقم بزند غافل از اینکه مردم و سربازان ایران بارها این نقشه را نقش برآب کرده اند.



## ابتدال آرمان ها

مظلوم یمن، عراق، افغانستان و فلسطین است. رسانه هایی که سال ها در برابر کفتارهای سعودی، صهیونیستی و داعش که دستشان به خون مردم مظلوم آغشته است سکوت کرده اند، امروز تریبون دانشجویانی شده اند که دغدغه شان اصلا مشخص نیست. اصلا امروز آرمان شمای دانشجوی چیست؟! "این برداشت من از جنبش دانشجویی و نگاه من به جنبش دانشجویی است: ضد استکباری، ضد فساد، ضد اشرفیگری، ضد حاکمیت تجمل گرایی و زورگویانه، ضد گرایشهای انحرافی؛ اینها خصوصیات جنبش دانشجویی است. دانشجو، زبده و عصاره ی توانایی های یک ملت است چون جوان است و عالم است و آینده دار است و آینده ی مملکت دست او است. دانشجو که زبده و عصاره ی توانایی های یک ملت است نمیتواند خودش را از مبارزه برکنار بدارد؛ باید مبارزه کند. اولین فریضه ی دانشجویی آرمان خواهی است. دانشجو تصمیم ساز است. دانشجو گفتمان ساز است. به هیچ وجه تصور نکنید که این کارهای دانشجویی شما، کارهای بی اثری است." دانشجو و جنبش دانشجویی آن چیزی نیست که امروز در رسانه می بینیم، دانشجو و جنبش دانشجویی در عرصه تحصیل، مطالبه گری، عدالتخواهی و کار جهادی در مناطق محروم و در عرصه کرونا و در سیل و زلزله پیشگام کمک به مردم است؛ دانشجوی ما با چشم باز و آگاهانه وقایع را می نگرد و به موقع به وظیفه ی خود عمل خواهند کرد. برخی دانشجویان یا هویتشان را گم کرده و یا بی هویت شده اند، اگر هویت را گم کرده می تواند با نگاهی عمیق و جستجوگر به تاریخ، خودش را باز یابد. اما اگر بی هویت شده و نگاهش را به رسانه های جگر خوار دوخته باید مراقب باشد که در این بازار رنگین کلاغ را به جای قناری به او قالب نکنند.

"دانشجویان باید همچنان به عنوان حاملان پیام انقلاب و تضمین کنندگان پویایی و تحرک انقلابی بمانند. رسالت دانشجو این است که همچنان پیشگام انقلاب باشد و پیشاهنگ حرکت باشد اما نه چنان که از توده ها جدا شود و برای خودش به سویی رود و یک وقت پشت سرش نگاه کند ببیند که از توده ها تقریباً کسی نیست." «شهید بهشتی» احمد قندچی، مهدی شریعت رضوی و مصطفی بزرگ نیا هیچگاه تصور نمی کردند که مبارزه ی دانشجویان در برابر استبداد ایرانی و استعمار و کودتای آمریکایی تا حدی تنزل پیدا کند که امروز دانشجویان خواستار غذاخوری مختلط باشند. دانشجویان دهه پنجاه هم هرگز باور نمی کنند که میتینگ های سیاسی و بحث های ایدئولوژیک در باب تشکیل حکومت مردمی به جای سلطنتی در دانشگاه جای خود را به شکستن شیشه ها و پاپیین آوردن تابلوها داده باشند. جنبش دانشجویی دهه هفتاد، هشتاد و نود که روزی خودش را طالب بر حق دموکراسی، گفت و گو، حقوق بشر و ... می دانست، امروز خودش را در کدام نقطه مبارزه می بیند؟ اصلاً می توان اتفاقات اخیر دانشگاه ها را جزئی از جنبش دانشجویی دانست؟! شهید بهشتی سال ها پیش در سخنی حکیمانه گفتند: "دانشجو موذن جامعه است، اگر خواب بماند نماز امت قضا می شود." امروز می بینیم برخی دانشجویان نه تنها موذن نیستند که حتی نماز خودشان هم قضا شده است. برخی دانشجویانمایان هویتشان را در بازی رسانه ها گم کرده و در پی ابتدال و اغتشاش اند. شعارشان شعار جنسی و عملشان عمل لات های چاله میدان است. نه نگاهی به مردم دارد نه در پی خواسته های آنان است. آن ها امروز همصدای رسانه هایی شده که منابع مالی شان دستشان تا شانه در خون مردم